

یادگار زریران

یا

شاهنامه گشتاسپ - حماسه ملی ایران قدیم

« که آقای ملک الشعرا بهار آنرا از بهاوی

بیارسی دری ترجمه کرده اند »

مقدمه مترجم

از کتب قدیم بهاوی بر طبق دلایل و اشاراتی که ذکر خواهد شد یکی کتابی است که ما آنرا اکنون بیارسی دری برمیگردانیم .
نام این کتاب یا رساله بهاوی «ادیوانکازی زریران» است که بدری «یادگار زریر»
معنی میشود .

این رساله در سال ۱۹۱۳ مسیحی در بمبئی با اهتمام مرحوم دستور جاماسپچی مینوچهرجی جاماسپ سانبا با مقدمه بهرام گورتهمورث انگلساریا بضمیمه چند رساله دیگر بزبان بهاوی چاپ شده و کتابی بنام «مثنهای بهاوی» - « Pahlavi Text » محتوی ۳۳ رساله و قطعه بزرگ و کوچک از آن ترتیب شده است ، که برخی از آن رسالهها جداگانه نیز بطبع رسیده ولی نسخه که ما از روی آن بترجمه این رساله میبردازیم همان نسخه مذکور در فوق است .
این رساله یکی ازداستانها و رسائل ملی زردشتیان است که میتوان آنرا دومین حلقه سلسله روایات تاریخی و حماسهای ملی آن قوم شمرد ، چه بعد از زردشت نامه بترتیب وقایع دینی نوبت باین رساله میرسد ، و ازین حیث میتوان عین آن با اغلب فقرات آنرا قدیمی دانسته و از جمله کتب اولی که زردشتیان پس از احیای رسوم ملی خود ترتیب داده اند پنداشت .

چیزهایی چند این مدعای ما را تأیید میکند ، چه گذشته از موضوع کتاب که یکی از مهمترین وقایع بزرگ داستانهای ملی ودینی زردشتیان - یعنی قدیمترین حروب دینی ایرانیان با قسمتی از اقوام مجاور میباشد ، و ناگزیر چنین داستانی وقوع یافته و ایجاد دینی آن عظمت در بحبوحه

توحش اقوام مختلفه آریائی بدون خونریزیها و زد و خورد هائی ممتنع مینماید ، خود عبارات واصطلاحات و لغات قدیمی که درین رساله دیده شده نیز دلیل دیگری است که عین این سطور با غالب آنها ساخته و پرداخته زمانی قدیم و لااقل مربوط بعصر ساسانیان است .

طرز استعمال لغات کهنه پهلوی ، اسلوب جمله بندی ، تکرار جملات و سایر اختصاصهای آن رساله بخوبی ما را افناع میسازد که کتاب **یادگار زریران** از مخترعات متدینان قرون اسلامی زردشتی نمیشد و ماخذ قدیمتر و روشنتری دارد ، و بهترین گواه ما آنست که این رساله جزء داستانها و روایات «**خوتای نامک**» است یعنی ماخذاصل شاهنامه که در عصر **یزدگرد شهریار** جمع و جور شده و آنهم از روی روایات قدیمی مانند **اوستا** و غیره گرد آمده بوده است . زیرا می بینیم که دقیقی شاعر در آغاز شاهنامه خود که فعلا جزء جلد سوم شاهنامه فردوسی است ، پس از ذکر مختصری از روایت **زرتشت نامه** بگفتن و ساختن این رساله ابتدا کرده است .

هر چند دقیقی با ترجمه کنندگان این رساله از پهلوی بیارسی دری نتوانسته اند درست بنکات و دقیق این داستان بی برده و آنرا بدون نواقص بشمار بعینه ترجمه کنند و بکلی سر و دست و پای این افسانه با تاریخ را درهم خرد کرده اند و قسمت زیادی از آن افکنده و بر آن افزوده اند . لیکن بخوبی از همان نقش و نگار شکسته بسته بدید است که این کتاب در ماخذ های قدیم شاهنامه وجود داشته و تقریباً نالی تاو داستان ظهور «**اهراوی زرتشت**» میباشد .

این رساله که بعقیده ما و جماعتی دیگر رساله منظوم و منثوری بوده است مانند بسیاری از رسالات و کتب ادبی قدیمی دیگر افتادگیها و غلطیهای دارد و بعضی مواضع آن درست روشن نیست ، معذک که همانچه هست بسی مفید و دلچسب و زیبا و محکم و صرف نظر از حساس بودن و لطف داستان ، دارای فواید بشمار ادبی و اجتماعی و تاریخی است ، و میتوان گفت آن بهره و لذتیکه ایرانی وطن دوست را ازین داستان حاصل آید ، فردی از افراد دیگر مال را از داستانها و روایات ملی خویش حاصل نتواند شد ، چه هیچ نمائی دارای چنین اسناد قدیمی دست نخورده نیست ، و اگر هم باشد زبان و شیوه ادای آن تا این اندازه بزبان امروزه آن ملل نزدیک و چسبیده نخواهد بود . ازینرو هیچ فرزندی از ثبات عزم و پاکدینی و خدایرستی و شجاعت و غیرت و فداکاری و شاه پرستی و خردمندی پدران خود بآن درجه که فرزندان ایران ازین رساله بهره خواهند برد بهره مند نتواند گردید .

این بنده اکثر رسالهها و قطعات مندرج در متنهای پهلوی را در فرصتی که دو سال قبل بر این دست داد ، ترجمه کردم و یکی دو تا از آنها را در مجله مهر منتشر ساختم و یکی از آنها که «**اندرز آذرباد مار سپندان**» باشد بنظم درآوردم و در همان مجله سال گذشته نشر دادم ، و اینک این رساله دلپذیر را که در صدر همه از هر حیث قرار دارد ، بوسیله مجله شریف «**تعلیم و تربیت**» منتشر میسازم ، و امید است که سایر رسالهها که از آنجمله «**یادگار بزرگمهر**» و «**شهرهای ایران**» و «**ریتک و خسرو گواذان**» است بتدریج بمعرض مطالعه خوانندگان گذارده شود ، بمن الله و توفیقه .

طهران ، خرداد ۱۳۱۴ - م - بهار

۱ - اختلافهای فاحش بین این رساله با اشعار دقیقی را قسمتی در مقاله «خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی» مندرج در «فردوسی نامه مهر» شرح داده ام و در حواشی همین ترجمه هم اشاراتی خواهد شد .

یادگار زریران از پهلوی پارسسی دری

بنام دادار هرمزد.

بنام دادار هرمزد و مروبخش نیکو نندرستی و دبرزند گانی همه نیکان و والا کرداران، و نیکنامی آنکو [این نامه] نویسانید .

این رساله که آنرا یادگار زریران خوانند بدینگاه نبشته شد که **گشتاسپ شاه** با پسران و برادران و و پسران و دیگر همگنان ۳ خویش این دین ویژه مزدیسنان (خاص خدایرستان) را از هرمزد پذیرفت. **بس ارژاسپ** (ارجاسپ)؛ پادشاه هیونان (هیونان خدای) را خبر رسید که گشتاسپ شاه با پسران و برادران و و پسران و دیگر همگنان خویش این دین ویژه مزدیسنان از هرمزد پذیرفت، هر آینه بسی بروی دشخوار بود، و **بیدرفش جادو** و **نامهخواست هزاران** بادو بیور سپاه گزیده برسات بسوی ایرانشهر آمدند. **بس جاماسپ** پیشینگان سردار (صدراعظم) زود بحضور اندر شده و بگشتاسپ شاه گفت که از طرف ارژاسپ پادشاه هیونان (هونها) دوفرسته آمده که اندر همه کشور هیونان از ایشان خوبچهر تر نیست، یک بیدرفش جادو و دودبگر نامهخواست هزاران و دویور سپاه گزیده همراه آندواست و فرورته (منشور) بدست دارند و کوبند ما را اندر پیشگاه گشتاسپ شاه گذارید. گشتاسپ شاه گفت که شان اندر پیش آورید و اندر شدند و برگشتاسپ شاه نماز بردند و فرورته (منشور) بدادند. **ابراهیم** دبیران مهست (مهندبیر) بر پای ایستاد و فرورته را بلند بخواند، و در فرورته بدون نبشته: که من نشودم که شما بغان (سران و بزرگان) این دین ویژه مزدیسنان از هرمزد پذیرفته اید، اگر دست از آن باز ندارید ما را از زبانی گران و دشخواری از آن تواند بود؛ هرگاه شما بغان و بزرگان صواب بینید این دین ویژه را فرو هاید و با ما هم کیش کردید در اینصورت هر آینه شما را بخدائی پرستیم و هر آینه سال بسال بس زر و بس سیمینه و بس اسپ نیکو و بس گاه شهریاری بشما دهیم، و اگر این دین بنهاید و با ما هم کیش نشوید هر آینه بر سرتان رسمیم، خوید خوریم و خشک سوزیم و چهارپای و دوپای از شهر برده گیریم و شما را به بندگی گران و دشخواری کار فرمائیم.

۱ - مروا . فال نیک در مقابل مرغوا فال بد.

۲ - ویسپور، در اصل پهلوی: «ویس پوهر» است یعنی یور و نتیجه خانواده که امروز اصیل یا نجیب زاده گویند .

۳ - آنچه ما همانا معنی کردیم در اصل: هم آرزان است که بعضی آنرا مرکب از (هم) و (ارژ) بمعنی هم قیمت و هم شان گیرند و گروهی (همارزان) بمعنی محاسبان و وزرای مالیه پندارند و ما همگنان را مناسبتر شهردیم .

۴ - خرژاسپ هم خوانده میشود و ظیری آنرا (خرزسف) ضبط کرده است . ولی در اوستا این شخص «ارجت اسپ» بفتح الف و کسر راء و فتح جیم بمعنی صاحب اسپ ارجمند و قیمتی میباشد و در شاهنامه هم با الف است و شاید جیم و پاء آنهم فارسی و «ارجاسپ» بوده است؟

۵ - بیور، در فرهنگها (ده هزار) معنی شده لیکن گویا مراد از (بیور) آنست که امروز دسته یا عده گویند و عدد معینی نبوده است .

۶ - در این رساله ضماین آخر جمله ها عوض ماضی مضارع آمده و اینرسم بوده است و ما برطبق دستور امروزی افعال را تاجایی که مناسب بود ماضی آوردیم .

دیگر، **گشتاسب شاه** چون آن سخنشان شنود، او را گران دشواری بود، پس آن **تهم** سیهید کرد (زریر) چون دید که **گشتاسب شاه** روی نهان دارد زود اندرون شد و به **گشتاسب شاه** گفت که اگر شما بجان صواب بینید؟ من این فرورته (منشور) رایسوخ فرمایم کردن.

گشتاسب شاه فرمان داد که فرورته را پاسخ کن.

آن **تهم** سیهید کرد (زریر) فرورته را بدون پاسخ فرمود کردن که: «از گشتاسب شاه ایران دهیوید (قاییدو بزرگ مملت ایران) براژراسپ هیونان شاه درود، بنخستین آگاه باش که ما دین ویژه از دست نگذاریم و باشما هم کیش نشویم و ما این دین ویژه از هر مزیدبیرفته ایم و بنهلمیم، و بشما دو ماه دیگر مرگ چشانیم آنجا به بیشه سید و مرو زرتشتان؛ نه که بکوه برز و نه دریای زرف بلکه بران دشت هامون یا اسیان جنگی بیکار گذار. شما از آنجا آتید تا ما ازینجا آیم، و شما ما را به بینید و ما شما را به بنیم، و شما بنمائیم که چگونه دیوزده شود از فرقه بزادان» **اُپراهیم** دبیران مهست (مهتر دبیر) فرورته (منشور) بینباشته و بیدرفش جادو و نامخو است هزاران فرورته بیدیرفته و بر گشتاسب شاه نماز برده برقتند.

پس گشتاسب شاه بر زریر برادر خود فرمان داد که بر سره های بلند کوه بزر (گران

- ۱ - در اصل بجای این جمله کلمه (نیهیک) و ظاهراً از ماده ینهان است.
- ۲ - اینجا و بالاتر بجای این جمله «سهد» آورده یعنی «بینید» که مستلزم صواب و صلاح بینی است و این فعل که «سهستن» باشد در فارسی دری نیست و بجای آن دیدن استعمال میشده است.
- ۳ - دهیو، بمعنی مجموع عشایر و خانواده ها و افراد مملکت است و (ید) هم بمعنی رئیس است. رجوع شود بمقاله (گزارش شتر نیچ) نگارش نویسنده در سال اول مجله مهر.
- ۴ - ظ: مراد مر و شاهگان است که گویا پیش از قتل یزدگرد آتجارا مروردستان میگفته اند (؟)
- ۵ - انباشتن، در این موارد بمعنی ختم کردن و نورددین و بستن است و هزوارش آن (هتیموتن) است که ظاهراً (ختم) عربی نیز از همان ماده آرامی باشد؟
- ۶ - در اینجا دقیقی روایت را تغییر داده و نامه گشتاسب را کمتر از آنچه هست آورده

و در عوض چند شعر از قول گشتاسب خطاب به بیدرفش و نامخواست از خود علاوه کرده است:

اگر نیستی اندر استا وزند	فرستاده را زبهار از گزند
ازین خواب بیدارتان کردمی	همه زنده بردارتان کردمی
بدان تا بدانستی آن نابکار	که گردن نیازد ابا شهریار
بینداخت نامه بگفتا روید	همین را سوی ترک جادو برید
بگوئید هوش فراز آمده است	بخون و بخاکت نیاز آمده است
زده باد گردنت و خسته روان	بخاک اندرون ریخته استخوان
بدیماه اریدونکه خواهد خدای	بیوشم بزرگ آهنینه قبای
بتوران زمین اندر آرام سپاه	کنم کشور گر کساران تباه

(جلد سوم چاپ بمبئی ص ۵)

بغان کوه برز - اصل) آتش فرمای روشن کردن مردم کشور را خبر کن و بستانان را خبر ده تا به مغان و مغ مردانی که آب آتش بهرام ستانید و یرهیز دارند؟ [خبر رسانند که] هر آینه از ده (ظ: پانزده) ساله ناهشتاد ساله هیچ مرد بخانه خویش نیاید؟ و چنین کند که دو دیگر ماه بر درگشتاسپ شاه فراز آید، و اگر که نیاید، او را در آنجائی که هست بردار فرمائیم کردن. پس همه مردم را از بستانان خبر رسید، و بر درگشتاسپ شاه آمدند بهراه سپاه و تمبک زده و نای در انداختند و بانگ و گاودمه بر آوردند.

سپس لشکر بچنبید و ابوژر (از جائی بجائی رفتن) کرد، و بیابان به پیل و ستوربان

۱ - اصل این لغت (بیهسیان - بیاسیان) خوانده میشود و ظاهر آن نظر میرسد که گویند «مردم شهری و بیابانی را خبر کن» و زردشتیان این لغت را (بستانان) که بعدها بهستان و بیستون شده میدانند - یعنی: گویند مردم مملکت و اهالی بستانان را که مجمع مغان و علمای دینی است ازین جنگ دینی مطلع ساز، در صورت صحت این معنی اخیر بایستی معتقد شد که حرف (ت) در رساله بحرف (پ) تحریف گردیده است و باید اینمعنی درست باشد چه در قدیم وقتی (شهر) میگفتند مرادشان کشور بوده نه بلدة و لفظ (شهر) مثل امروز با (بیابان) مترادف نبوده است.

۲ - آتش بهرام، نام آتشخانهائی بوده است که در هر خانواده و شهر و روستائی قرار داشته و نمونه ای از سه آتش بزرگ و رسمی مملکت (۱) آذرگشت، (۲) آذر خوره، (۳) آذر بزین مهر که اولی خاص طبقه (ارتشتاران) یعنی شاه و سایر نجبا و جنگیان بوده و دومی ویژه مغان (خدائیان) یعنی طبقه دینی، و سومی مختص (استریشان) طبقه دهقانان و برزبگران و شبانان بوده است، چه همه مردم دسترس بدان سه آتشگاه بزرگ نداشته اند، بنابراین هر کسی که بضاعتی داشته در خانواده یا شهر یا روستای خود آتشخانه ای بنام (آتش بهرام) میگذاشته است، و اینمعنی از مطالعه در طبری بخوبی روشن میشود - و اما لفظ (آب) اگر در اصل نسخه تحریفی زرفته باشد (چه در متن هزوارش آب ضبط شده نه خود لفظ فارسی آن و بجای آن: میا نوشته شده) شاید مراد احترام و یا کبزه داشتن آب است یا در اصل (آستان) بمعنی (نیاز و عبودیت) بوده؟ و کلمه (یرهیزند) مرادف با (یزند) بمعنی ستایند استعمال شد، و مراد ستایش آتش و یرهیز از آوردن آب و سایر اخشیجان میباشد.

۳ - اصل: به نیاید، یا بای تا کید که تا قرن هفتم هجری در ایران متداول بود و بعد در نوشته نثر از میان رفت و لیکن تا امروز غیر از اشعار کلاسیک در لهجه مردم فاین و بیرجند نیز باقیست، چنانکه گویند: بنه متوانم، یعنی هرگز نمی توانم، و ما نظر بسادگی ترجمه مطابق قاعده امروزی چنین جزئیات را حذف کردیم.

۴ - اصل: «اگر نه که آید آن دار با خوبستن بنیاورد آنجا بدار بر فرمائیم کردن» و عبارت «آن دار با خویش نیاورد» بر حقیر روشن نیست، چه اگر نیاید دیگر دار را چگونه باخود آورد که نفی آن را جزء ثانی شرط قرارداده است؟

۵ - اصل: گاپ دمب و گاودم نوعی از طبل بوده است، و فردوسی آنرا مکرر آورده است.

بستور و گردونه‌دار به گردونه راه بر گرفت ، با بسی سپر رستمی با بسی ترکش پرتیر ، و بس زره روشن و بسی زره چهار ترک - و کاروان ، ایرانشهر چنان بودند که بانگ آنان بر آسمان شدی و آواز یابشان در دوزخ پیچیدی (یعنی در شکم زمین) و چنین براه افتادند و راه بریدند با آب که بهمراه بر گرفتند ، چه تا یکماه آب خوردن موجود نبود .

تا پنجاه روز، روز روشن نبود و مرغکان نیز نشیمن نیافتند جز که بر اسپان نشینند یا بر سرهای تیز گان تیز یا بر بزرگوه ، و از گرد و دود شب و روز ناپیدا .

دیگر گشتاسپ شاه بر زریز برادر خود فرمان داد که هان کن (درنگ کن) نازیرو دستان نیز هان کنند؛ تا ما نیز بدانیم که شبست یا روز.

پس زریز از گردون بیرون آمده و هان کرد و زیر دستان هان کردند و دود و دود بنشست ، ستاره و ماه با آسمان پیدا آمد ، آنگاه زدند سه هزار میخ آهنین و بدان بستند سه هزار خرگاه که بهر خرگاهی سه هزار درآی زرین آویخته بود .

پس گشتاسپ شاه بر کی گاه بر نشیند و جاماسپ بیلخس ه را پیش خوانده گویند: دانیم

۱ - اصل: شیرک روتستم ، و شیرک را برخی سپر و بعضی نوعی اسلحه و فارسیان (شیرنگ) بمعنی اسب معنی کرده‌اند .

۲ - چند جا بجای سیاه (کاروان) آورده و کاروان در اصل بمعنی لشکر بوده که مهابی جنگ باشد ، چه کار بمعنی جنگست ، مثل: کارزار و مردکاری و غیره و (کر) مخفف (کار) است که نیز بمعنی جنگ است و (کر نای) بمعنی نای جنگ ...

۳ - دقیقی ، بکلی این روایه را بهم زده و حماسهائی در ضمن نامه زریز درج کرده و سپس از لشکر کشی ارجاسپ ابتدا نموده و خواسته است او را مقدم و متجاسر و مهاجم قامداد کند ، (جلد سوم صفحه ۵-۶) و بالاخره باینجای مطاب رسیده و گوید :

سوی مرز دارانش نامه نوشت	که خاقان ره راد مردی بهشت
سیاهی بیامد بدرگاه شاه	که چندان بند بر زمین بر گیاه
سوی رزم ارجاسپ لشکر کشید	سیاهی که هر گز چنان کس ندید
ز تاریکی گرد اسب و سیاه	کسی روز روشن ندید و نه ماه

۴ - خان کن ، بمعنی منزل کن یعنی فرود آی و انراق کن هم خوانده میشود لیکن فارسیان آنرا (هان) بمعنی توقف یا تامل معنی کرده‌اند ، و از لحاظی بذوق میچسبد و در کلمه (هان) که در ادبیات قدیم و جدید فارسی هنوز هم معمولست مثل: هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان . نیز این معنی مضمور است .

۵ - یارسیان اینکمه را (بیتاش) خوانند و گویند (بیتاش زیج) بمعنی منجم است . دقیقی آنجا گوید :

بشد شهر یار از میان سیاه	فرود آمد از اسب و بر شد بگاه
بخواند آن زمان شاه جاماسپ را	که : ستاره شناسی گر انما به بود . . . الخ

که تو جاماسب دانا و بیبا [و ستاره] شناسی ؛ این نیز دانی که چون ده روز باران آید چندقطره سرشک بر زمین آید و چند سرشک بر سرشک آید، و این نیز دانی که چون خور بر آن (نبانات) بشکفت کدامین گل از آن روز بشکفت و کدام شب و کدام فردا، و این نیز دانی که میم کدام از آن آب دارد و کدام ندارد، این نیز دانی که فردا روز چه خواهد بود اندران ازدهائی رزم کشتاسبی، و از پسران و برادران من که خواهد زیست و که خواهد مرد ؟

جاماسب بیدخشی گوید: کاش که من از مادر زادمی یا چون زادم بیخت خویش در کوچکی بمردمی، یا مرغی بوده بردریا افتادمی و یا شما بغان (کنایه از پادشاه) این یر. ش از من نپرسیدید . اکنون که پرسیدید هر آینه من فدای راستگویی خویشتن خواهم گشت ! اگر شما بغان صواب بینید دست راست خویش بر روی دل برده و بفره هر مزد بردین مزدیستان و جان برادر خود زریر سو گند خور و شمشیر یولادین و درخشنده تیر [از] آرواره تا به درواست سه بار بمال که ترانه زخم و نه کشم و نه هم زندان سپارم؟ تا جاماسب گوید که چه خواهد بود اندران رزم کشتاسبی . پس کشتاسپ شاه گوید که : بفره هر مزد و دین مزدیستان و جان زریر برادر سو گند خورم کت نه زخم و نه کشم و نه نیز ترا بزندان سپارم .

پس گوید جاماسب بیدخشی که اگر شما بغان صواب بینید این بزرگ سیاه ایران شهر را از میان پادشاهی ؟ (مملکت) یک تیر یاب ؛ فراز تر فرمائید نشانیدن . و کشتاسپ شاه آن بزرگ سیاه ایران شهر را از مغاک ابرزین **گشتاسپان** یک تیر یاب فراز تر فرماید نشستن .

۱ - این جمله بابت دشوار و شاید هم پریشان است ، اتفاقاً عقیدهٔ بروفسر هرتسفلد و سایر اروپائیان را در این بابت نمیدانم ، ولی فارسیان گویند که نوعی از قسم بوده که شخص دست راست را بر روی قاب نهاده و بعد دست بر سینهٔ شمشیر که بلفظ (ابروار - آرواره) آورده کشیده و تا (درواست) که ظاهر آ دینهٔ شمشیر باشد سه بار بمالد و درین حال قولی بدهد و در اصل عبارت بجای « و شمشیر » که شمشیر دارد . و بهر صورت مادر صحت این جمله یقین نداریم .

۲ - اصل : و نه هم بسیار دارم - بوده و عبارت (ترا هم بر) بین قلاب در متن افزوده شده - و مفاد آن همانست که ترجمه شد ، ولی دقیقی طور دیگر معنی کرده و گوید :

بجان زریران نبرده سوار بجان گرانیامه اسفندیار
که نی هر گز تر روی دشمن کنم نه فرما ندهم بدون خود کنم (کذا)

۳ - پادشاهی ، بمعنی ممالکت بوده و بعد از اسلام هم استعمال می شده است .

۴ - تیر یاب ، یعنی : تیر پر تاب

۵ - مغاک ابرزین ، نام محل نامناسب و زمین گودی بوده است ، و امروز تعیین جای

آن متعسر است .

پس گوید جاماسب بیدخش که بهتر آنکسی که از مادر نژاد یا چون نژاد بمرد یا از ناری به پیمان (یعنی از کودکی به بزرگی) نرسید! فردا این دو سپاه برهم فرو کوبند ، دلیر بدلیز و گراز بگراز ، بسا مادر با فرزند بی یور ، بسا یور بی پدر ، بس یدر بی پسر ، بس برادر بی برادر و بس زن شوی مند بی شوی شوند!

بسی بارگی (اسب) ایرانیان کشاده و تند آینه و روند اندر [رزم و] خون پادشاه هیونان را خواهند و نیابند .

بهر آنکسی که نه بیند آن «بیدرفش جادو» را که آید و رزم نوزد و گناه کند و بکشد تمه سیهب زریور برادر ترا و اسب او را هم ببرد - آن سپاه آهنین سمب، باره زریورا [نه بیند کس] مرآن « نامخواست هزاران » را که آید و رزم نوزد و گناه کند و بکشد آن « پات خسرو » اردو، مزدیستان برادر ترا و باره او را نیز ببرد، آن زرین دریک بی را؟ . [نه بیند کس] بران نامخواست هزاران که ۳۰۰۰۰ آید و رزم نوزد و گناه کند و بکشد آن « فرشاورد »؛ بسرت را که نازاد بسوی دروغ [نرفت] و ترا از دیگر فرزندان دوست تراست، و از پسر تا برادر تو بیست و سه تن کشته خواهند شد!

چون گشت اسب شاه آن شود از فروخ تخت بر زمین افتاد، پس بدست چپ کاردی و بدست راست شمشیری گرفته بسوی جاماسب تک برداشت و گفت که: نه درست آمدی ای سهمگین جادو، چه ترا مادر جادو و پدر دروغ بوده است! اگر آن گفتار نبود که من بفره هر مزد و دین مزدیستان و جان زریور ادرم سو کند خورده ام هر اینه ترا بدین دو تیغ شمشیر و کارد سر بریده بر زمین میانداختم!

۱ - اردو مزدیستان، یعنی بنزده و دلیر خدایرستان - ازده از لغت « ارته » است که « ارته خستره » اردشیر از آن ساخته شده و اصل « ارته » بمعنی مسلح و جنگی است .

۲ - اصل: دریک پت است و دریک بی هم هموست و معنی آن شاید بمعنی « زرین بی » باشد و با « زرین » هم مناسبت و فارسیان آنرا « بلیک پت » بمعنی « بزرگ یلان » خوانده اند که با نام اسب مناسبتی ندارد . ولی زرین بی با اسم اسب و مخصوصاً با اسم اسب زریور « آهنین سم » مناسب میباشد . دقیقی در اینجا تغییراتی دارد و از وصف اسبان خود داری کرده تنها اسب زریور را سمند گوید :

به پیش اندر آید گرفته کمند

نشسته ابر تازی اسبی سمند

ابا جوشن زرد رخشان چوماه

بدو اندرون خیره گشته سپاه

۳ - اینجا گویا از اصل نسخه چیزی افتاده است و دقیقی چند شاهزاده دیگر هم ذکر کرده که در این نسخه نیست .

۴ - دقیقی « اردشیر » و چند نفر دیگر را علاوه کرده است .